

یحیی تعمیددهنده

¹ابتدای انجیل عیسی مسیح، پسر خدا،² چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است: اینک، رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد.³ صدای ندا کننده‌ای در بیابان: که راه خداوند را مهیا سازید و طُرُق او را راست نمایید!⁴ یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود.⁵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سَنَگَه اورشلیم نزد وی پیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده، در رود اُرْدُن از او تعمید می‌یافتند.⁶ و یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل بُرّی.⁷ و موعظه می‌کرد و می‌گفت که: بعد از من کسی توانا تر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم.⁸ من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.

تعمید و آزمایشهای سه گانه عیسی

⁹و واقع شد در آن ایّام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اُرْدُن از یحیی تعمید یافت.¹⁰ و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بروی نازل می‌شود.¹¹ و آوازی از آسمان در رسید که: تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.¹² پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد.¹³ و مدّت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.

شروع کار عیسی و دعوت چهار ماهیگیر

¹⁴و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده،¹⁵ می‌گفت: وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.¹⁶ و چون به کناره دریای جلیل می‌گشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیّاد بودند.¹⁷ عیسی ایشان را گفت: از عقب من آیید که شما را صیّاد مردم گردانم.¹⁸ بی تأمل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند.¹⁹ و از آنجا

قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زیدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می‌کنند.²⁰ در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زیدی را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

عیسی شفا می‌کند مرد دیوانه را

²¹و چون وارد کفرناحوم شدند، بیتأمل در روز سَبْت به کنیسه درآمد، به تعلیم دادن شروع کرد،²² به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان.²³ و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده،²⁴ گفت: ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی: ای قَدّوس خدا!²⁵ عیسی به وی نهیب داده، گفت: خاموش شو و از او درآی!²⁶ در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدا زده، از او پیرون آمد.²⁷ و همه متعجب شدند، به حدّی که از همدیگر سؤال کرده، گفتند: این چیست؟ و این چه تعلیم تازه است که؟ ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند.²⁸ و اسم او فوراً در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

عیسی شفا می‌کند مادر زن شمعون را

²⁹و از کنیسه پیرون آمده، فوراً با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند.³⁰ و مادر زن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند.³¹ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت.

³²شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند.³³ و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند.³⁴ و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری پیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.³⁵ بامدادان قبل از صبح برخاسته، پیرون رفت و به ویرانه‌های رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.³⁶ و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند.³⁷ چون او را دریافتند، گفتند: همه تو را می‌طلبند.³⁸ بدیشان گفت: به

دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.³⁹ پس در تمام جلیل در کنایس ایشان وعظ می نمود و دیوها را اخراج می کرد.

عیسی شفا می کند جزامی را

⁴⁰ و جزامی پیش وی آمده، استدعا کرد و زانو زده، بدو گفت: اگر بخواهی، می توانی مرا طاهر سازی! عیسی⁴¹ ترخم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نمود، گفت: می خواهم. طاهر شو!⁴² و چون سخن

گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت.⁴³ و او را قدغن کرد و فوراً مرخص فرموده،⁴⁴ گفت: زنهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.⁴⁵ لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید، بلکه در ویرانه های بیرون بسر می برد و مردم از همه اطراف نزد وی می آمدند.